



آنجا که شبهه هیوم از هم می‌پاشد! حل مسئله هست و باید

از دیدگاه علامه مصباح یزدی

عباس عارفی

«مسئله هست و باید» یکی از مسائل یا شبهات چالش برانگیز در فلسفه و معرفت‌شناسی معاصر است که رابطه منطقی ارزش‌های اخلاقی، حقوقی، دینی و... را با واقع به چالش می‌کشد. ریشه این شبهه به عبارتی از دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۹۱) در رساله درباره طبیعت انسانی، بخش سوم، فصل اول، بازمی‌گردد، در آنجا که می‌گوید: من (هیوم) درشگفتم چگونه کسانی از بیان «آنچه هست» می‌خواهند «باید چنین کرد» را استنتاج کنند، در صورتی که چنین استنتاجی اساساً ناروا است.

تقریر شبهه به اختصار این است که چون درستی استنتاج در یک قیاس منطقی مشروط به این است که در نتیجه تنها آن چیزی بیاید که در مقدمات قیاس است. پس بر این اساس استنتاج جملات حاوی «باید» از جملاتی که حاکی از «واقع» است، یعنی استنتاج باید از هست، یک مغالطه منطقی است. اما این مغالطه بر اساس گونه‌ای تفسیر از کلام هیوم است که آن را ناظر به بیان «مسئله هست و باید» قرار می‌دهد. ولی بر اساس تفسیری دیگر او در صدد بیان این است که اخلاق از احساس بر می‌آید، نه از عقل که این خود شبهه‌ای دیگر است. البته منشأ اختلاف تفاسیر وجود ابهام در عبارت هیوم در این زمینه است. ولی تفسیر رایج از کلام او این است که شما نمی‌توانید نتایج ارزشی و اخلاقی را که مشتمل بر کلماتی مانند «باید» است، از مقدمات وجودی استنتاج کنید؛ یعنی شما از مقدمات غیر ارزشی و اخلاقی نمی‌توانید نتایج ارزشی و اخلاقی بگیرید. پس بر مبنای این تفسیر، او از گرایش غیرشناختاری در اخلاق حمایت می‌کند که بدین معناست که احکام اخلاقی درست یا نادرست نیستند. البته کسانی نیز معتقدند که هیوم در طرح این مسئله نمی‌خواهد از ناشناختاری بودن گزاره‌های ارزشی و اخلاقی حمایت کند، بلکه او مخالف طبیعت‌گرایی در اخلاق است.

اکنون در پاسخ به این سؤال که منظور هیوم از اینکه می‌گوید پذیرفتنی نیست که از مقدماتی که مربوط به واقع است، نتیجه‌ای برگزیریم که حاوی باید است، چیست؟

یک پاسخ این است که شما منطقاً نمی‌توانید از مقدمات غیراخلاقی نتیجه اخلاقی بگیرید؛ یعنی او مدعی است که منطقاً نمی‌توان از مقدمات غیراخلاقی که حاکی از هست است، نتیجه اخلاقی که حاوی باید است، گرفت؛ یعنی هیچ استدلال معتبر تحلیلی از غیراخلاقی به اخلاقی وجود ندارد، زیرا بدیهی است که اگر یک «باید» در نتیجه استدلال ظاهر شود، اما در مقدمات نباشد، استنتاج از نظر منطقی معتبر نیست.

پاسخ دیگر نیز این است که هیوم در صدد بیان این شبهه است که «اخلاق» برآمده از «احساس» است، زیرا وی می‌پنداشت که باورهای اخلاقی همه مبتنی بر احساس است نه عقل، گرچه اندیشه رایج روزگار او این بود که حقایق اخلاقی قابل اثبات است و می‌توان آنها را با منطق از بدیهیات عقلی استخراج کرد. استدلال او (برهان ایجاد انگیزه) در این باره چنین است: باورهای اخلاقی بر اعمال و عواطف تأثیر می‌گذارند؛ عقل به تنهایی (بدون کمک میل) نمی‌تواند چنین تأثیری داشته باشد. پس اخلاق از عقل استخراج نمی‌شود. هیوم در این راستا، فرضیه «بردگی عقل» را مطرح می‌کند که بدین معناست که باورهای عقلی به خودی خود نمی‌توانند هیچ عمل یا اراده‌ای را ایجاد کنند یا باورها به تنهایی نمی‌توانند ایجاد انگیزه کنند، زیرا هیچ انگیزه و تکانه‌ای از عقل ناشی نمی‌شود و عقل فقط جهت را مشخص می‌کند. ولی اشکالی که بر این استدلال وارد است، این است که آشکارا باطل است، زیرا باورهای ما در ایجاد انگیزه نیز مؤثراند. بدین ترتیب، روشن شد

قانع کننده نیست و مسئله را پاسخی دیگر باید. از این رو، علامه استاد محمد تقی مصباح یزدی(ه) در فلسفه و معرفت شناسی اخلاق برای حل مسئله راه حلی دیگر از طریق «ضرورت بالقیاس» پیشنهاد کرده‌اند که پاسخ دقیق به حل مسئله است. راه حل استاد مصباح در حل مسئله هست و باید به اختصار این است:

اولاً در طرح مسئله، مغالطه شده است، زیرا مستشکل فرض را بر این پندار باطل نهاده که هر جا جمله ای حاوی «باید» باشد، آن جمله ذاتاً ربطی به «واقع» ندارد، در صورتی که لزوماً چنین نیست، زیرا از «باید» و مانند آن درجایی که مربوط به واقع و برای بیان روابط واقعی بین حقایق واقعی است، نیز استفاده می شود. مثلاً، شیمیدان می گوید: برای به دست آوردن آب، باید اکسیژن و هیدروژن را با هم ترکیب کرد و برای به دست آوردن نمک باید کلرین و سدیم را با هم ترکیب کرد؛

ثانیاً، ما از طریق مقایسه بین «فعل» و «نتیجه آن» می‌توانیم ضرورتی به نام «ضرورت بالقیاس» تشخیص دهیم و آن را با لفظ «باید» و مانند آن بیان کنیم. بدین ترتیب، می‌توان از طریق «ضرورت بالقیاس» هویت اجباری و واقع‌گرایانه جماعات اخلاقی و حقوقی را نشان داد و وجاهت منطقی استنتاج آنها از «هست» را به خوبی مبرهن ساخت.

حاصل آنکه: مستشکل با طرح «مسئله هست و باید» که حاوی سه شبهه معنایی(سمانتیکی)، منطقی و معرفتی است، استنتاج «باید» از «هست» را در امور اخلاقی و حقوقی و... غیرممکن جلوه داد. ولی در نظریه استاد مصباح، باید های اخلاقی و حقوقی به استناد قاعده ضرورت بالقیاس بین علت تامه و معلول که بیانگر روابط وجودی بین علت تامه و معلول که بیانگر روابط وجودی بین علت و نتیجه آن است، به وجود و روابط وجودی ارجاع می‌یابد و از این طریق، مسئله به ترتیب، از حیث معنایی و سپس از حیث منطقی و معرفتی حل می‌شود و بدین سان، ارکان شبهه از هم می‌پاشد.

که هدف اصلی هیوم در رساله این است که ثابت کند که احکام اخلاقی از عقل نشأت نمی‌گیرند، بلکه از احساس ناشی می‌شود. اما برای اثبات این مدعا او باید این فرض فرعی را اثبات کند که اصولاً مبادی اخلاق قابل اثبات نیست، زیرا برای اینکه حقایق اخلاقی قابل اثبات باشد باید از حقایق بدیهی استنتاج شود، ولی به پندار او هیچ حقیقت اخلاقی بدیهی نیست و از حقایق بدیهی دیگر هم به دست نمی‌آید ولی این مدعا باطل است، زیرا دلیلی آن را پشتیبانی نمی‌کند، بلکه دلیل برخلاف آن است. پس چالش اصلی در تفسیر کلام هیوم این است که آیا وی در صدد بیان مسئله ای به نام «مسئله هست و باید» است؟ و یا اینکه هدف او در عبارتی که در این باره پرداخته، بیان این فرضیه است که اخلاق مبتنی بر احساس است؟ نکته ای که می‌توان از این منازعه برگرفت، این است که نسبت «مسئله هست و باید» به هیوم مسلم نیست، گرچه البته عبارت او موهم این امر است، ولی نمی‌توان این مغالطه را به طور قطع به هیوم نسبت داد. در هر صورت، این مغالطه ای است که امروزه مطرح است و باید به آن پاسخ داد و پاسخ استاد مصباح یزدی نیز در جهت حل آن است.

اما فلاسفه و معرفت شناسان در مواجهه با این شبهه، به گونه های مختلف برخورد کرده‌اند. بعضی مانند مکینتایر در تفسیر کلام هیوم مناقشه کرده و گفته‌اند هیوم در عبارتی که در رساله آورده، در صدد بیان این است که اخلاق امر احساسی است تا عقلانی و به هیچ وجه در صدد بیان شبهه منطقی هست و باید نبوده است. ولی بعضی دیگر این شبهه را، اعم از اینکه هیوم در صدد القای آن بوده یا نبوده، تلقی به قبول کرده و آن را وارد دانسته‌اند. اما بعضی با آن نقادانه برخورد کرده و در صدد پاسخ بدان بوده‌اند. به عنوان نمونه، جان سرل، از فلاسفه تحلیلی معاصر، مدعی است که فی الجمله جماعات حاوی «باید» را می‌توان منطقاً از جماعات حاوی «هست» استنتاج کرد. او در این باره از مثال نقض استفاده کرده و می‌گوید: «وعده دادن» یک واقع نهادی است. اکنون با توجه به این نکته، اگر کسی بگوید: «من به شما وعده می‌دهم، که به شما کتابی هدیه دهم»، پس می‌توان جمله حاوی باید را از آن استنتاج کرد که «وعده دهنده باید کتابی به شما هدیه دهد». روشن است که این چیزی جز استنتاج «باید» از «هست» نیست.

افزون بر پاسخ سرل، تلاشهای دیگری هم در جهت پاسخ به شبهه انجام گرفته است ولی به نظر می‌رسد که پاسخ‌های ارائه شده برای حل مسئله چندان



مستشکل با طرح «مسئله

هست و باید» که حاوی سه

شبهه معنایی(سمانتیکی)،

منطقی و معرفتی است،

استنتاج «باید» از «هست»

را در امور اخلاقی و حقوقی و

... غیرممکن جلوه داد. ولی در

نظریه استاد مصباح، باید های

اخلاقی و حقوقی به استناد قاعده

ضرورت بالقیاس بین علت تامه

و معلول که بیانگر روابط وجودی

بین فعل و نتیجه آن است، به

وجود و روابط وجودی ارجاع می

یابد و از این طریق، مسئله به

ترتیب، از حیث معنایی و سپس

از حیث منطقی و معرفتی حل

می‌شود و بدین سان، ارکان

شبهه از هم می‌پاشد.

منبع:

تفصیل بحث را در مقاله زیر از همین قلم دنبال کنید:

See: Abbas Arefi, "Is/ought problem according to Allameh Mesbah Yazdi", Journal the Socio-political thought of Islam, ۱۰۲۲-۲۴/jspt.۲۰۲۰.۱۸-۷۵۲.